

سبک زندگی با نامسلمانان در آینه کتاب و سنت

حجت الاسلام حسین سیاح - طلبه سطح دو حوزه علمیه

چکیده

پرواضح است که در جهان، ادیان بسیاری با باورها و خاستگاه های گوناگون وجود دارد. برای پیروان هر دینی نسبت به ادیان دیگر پرسش هایی بنیادین مطرح است که از جمله آن پرسش ها، پرسش از حقانیت آن ادیان، نجات اخروی و چگونگی تعامل با پیروان آن است. در این باره چهار رویکرد مشهور وجود دارد: ابطال گرایی¹، انحصارگرایی²، شمول گرایی³ و کثرت گرایی⁴. کثرت گرایی از موضوع های مهم فلسفی دوران معاصر است که به حوزه های متعددی همچون دین، سیاست، فرهنگ، جامعه شناسی، اخلاق و ... تسری یافته است. در این میان کثرت گرایی دینی که نخستین بار در آرای «جان هیک»⁵، فیلسوف معاصر مطرح گردید اهمیتی ویژه دارد. کثرت گرایی دینی هنجاری، پاسخی است برای پرسش از چگونگی همزیستی با پیروان ادیان دیگر. بر پایه این نظریه باید با آنان رفتاری با احترام و مدارا داشت. اسلام کسی را به پذیرفتن دین مجبور نمی داند و نیک زیستی را با ناهمکیشان، چه دیندار باشند و چه بی دین، به گونه واقعی و گسترده آن پذیرفته و بر آن فراوان سفارش کرده است. اگر کافران و مشرکان با مؤمنان سر جنگ نداشته باشند و حقوق آنان را نادیده نگیرند، مؤمنان نیز حق هیچ گونه برخورد ناخوشایند را با آنان ندارند. حتی اگر آنان با مؤمنان وارد جنگ شوند نیز، قرآن کریم مؤمنان را به از اندازه نگذشتن، فرمان داده است.

کلید واژه

ادیان، اسلام، کثرت گرایی دینی، مدارا، ناهمکیشان، همزیستان.

مقدمه

هر آیینی که تا کنون در گیتی بالیده است پیروان و پشتیبانانی داشته یا دارد که به آموزه های آن پایبندند و برخی از آنان حاضرند تا پای جان در جانب داری از آن بایستند؛ نیز از نگاه آنان پیروان ادیان دیگر نیز جایگاهی دارند و سرنوشتی. این جایگاه و سرنوشت، تعیین کننده گونه رابطه آنان با ناهمکیشان خود است. همچنین پیروان هر آیینی در پی آن اند تا نظر ناهمکیشان را پیرامون خود بدانند؛ از این رو می شاید و می باید تا نگرگاه اسلام را پیرامون همزیستی با نامسلمانان روشن سازیم تا هم خود بدانیم با آنان چگونه باشیم و هم آنان بدانند که نگاه اسلام پیرامون آنان چگونه است؛ در واقع می بایست بدانیم کثرت گرایی دینی هنجاری از نگرگاه اسلام پذیرفته است یا خیر؟

کثرت گرایی دینی هنجاری

این صورت از کثرت گرایی پاسخی است برای پرسش از چگونگی همزیستی با پیروان ادیان دیگر. بر مبنای این نظریه باید با آنان رفتاری با احترام و مدارا داشت و به قول مولوی:

سخت گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون آشامی است

(مولوی، 1383 ش، دفتر سوم، ص 366، بیت (1297)

این نظریه را کثرت گرایی دینی هنجاری یا اخلاقی⁵ می نامند؛ البته برخی چون فرامرز قراملکی، (فرامرز قراملکی، : 1384 ص (318-319 بر خلاف لگنهاوزن، (لگنهاوزن، : 1384 ص (34 کثرت گرایی دینی اخلاقی را صورتی دیگر از کثرت گرایی دینی می دانند و تقریر آن چنین است که اصول اخلاقی جملگی ادیان یکسان است؛ به هر روی کثرت گرایی دینی هنجاری همان است که با لفظ «ترانس6» شناخته می شود.

کثرت گرایی دینی هنجاری از نگرگاه قرآن کریم

اسلام؛ مدارا و نیک زیستی با ناهمکیشان را به معنای درست و گسترده کلمه پذیرفته است؛ افزون بر اینکه این مدارا تنها ویژه پیروان ادیان آسمانی نیست، بلکه کافران و مشرکان را نیز در بر دارد. سوره کافرون خود منشور چگونگی تعامل با کافران است: «بگو: ای کافران، آنچه می پرستید نمی پرستم و آنچه می پرستید و نه آنچه پرستیدید من می پرستم و نه آنچه می پرستم شما می پرستید دین شما برای خودتان و دین من برای خودم» (کافرون7. (16/ باری ممکن است گفته شود: آیه های سوره کافرون در مقام ثبوت است نه اثبات. پاسخ آن است که با این حال، چه بسا، با گونه همزیستی با ناهمکیشان، بی ربط نیست.

قرآن کریم کسی را به پذیرش دین مجبور نمی داند و کافران را به راه هدایت که از بیراه به خوبی آشکار است، دعوت می کند و به آنان می گوید که هر کس از طاغوت روی گرداند و به خدای تعالی ایمان آورد به دستاویزی استوار چنگ زده (بقره8 (256/ و هدایت و نجات، در گرو همین است. با آنکه رستگاری در رستاخیز با ایمان و عمل صالح در دنیا به دست می آید، اما کسی را در دنیا نباید به ایمان مجبور کرد. قرآن کریم ظلم را به هیچ کس، حتی به کافران، روا نمی داند و بلکه مؤمنان را به عدالت پیشگی و حتی مهرورزی با آنان فرمان داده است: «[اما] خدا شما را از کسانی که در [کار] دین با شما نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده اند باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید؛ زیرا خدا دادگران را دوست می دارد. فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می دارد که در [کار] دین با

شما جنگ کرده و شما را از خانه هایتان بیرون رانده و در بیرون راندنتان با یکدیگر همپشتی کرده اند و هر کس آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمگران اند.» (ممتحنه/89) به سخن طبرسی، خداوند مؤمنان را از آمیختن با آنان که با مؤمنان بر ترک جنگ پیمان بسته اند و نیز از نیکی کردن و عادلانه رفتار کردن با آنان باز نداشته است. (طبرسی، (9/408: 1372) مراد از کافرانی که با مؤمنان بر سر دین ننجگیدند و مؤمنان را از ديارشان بیرون نراندند، کفار جاهای دیگر و جز مکه است که با مسلمانان پیمان داشتند. «پر»، مصدر فعل «تَبَرَّوْهُمْ»، به معنای نیکی کردن و «إقساط»، مصدر فعل «تَقْطَطُوا» و به معنای به عدل رفتار کردن است. خداوند با این فرمان که «دشمن مرا و دشمن خود را دوست نگیرید» نخواست است شما را از نیکی و رفتار عادلانه با آن ها که با شما در دین ننجگیدند و از ديارتان بیرون نکردند باز دارد؛ چه نیکی به چنین کافرانی خود عدالتی است از شما و خداوند عادلان را دوست می دارد. باری این آیه با آیه «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (توبه/5)؛ مشرکان را هر کجا یافتید بکشید؛ نسخ نشده است؛ چه آیه سوره ممتحنه جز اهل ذمه و هم پیمانان با مسلمانان را فرا نمی گیرد و کافرانی را که با اسلام سر جنگ دارند در بر نمی گیرد تا اینکه آیه سوره توبه ناسخ آن باشد. مراد از «آنان که با شما جنگیدند»، مشرکان مکه اند (طباطبایی، 19/234: 1417).

اگر کافران و مشرکان با مؤمنان سر جنگ نداشته باشند و حقوق آنان را نادیده نگیرند، مؤمنان نیز حق هیچ گونه برخورد ناخوشایند را با آنان ندارند. حتی اگر آنان با مؤمنان وارد جنگ شوند نیز، قرآن کریم مؤمنان را به از اندازه نگذشتن فرمان داده است: «و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، بجنگید و [لی] از اندازه درنگزید؛ زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی دارد.» (بقره/190)؛ «قتال» به معنای آن است که کسی کشتن کسی دیگر را قصد کند که قصد کشتن او را دارد. (طوسی، بی تا: 2/143؛ طباطبایی، 1417: 2/61) خطاب در «بجنگید» به مؤمنان است (طوسی، بی تا: 2/143).

شیخ طوسی، ابن کثیر و علامه طباطبایی گفته اند: برخی این آیه را نسخ شده به وسیله آیه هایی چون: «وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَفْتَمُوهُمْ» (بقره/191)؛ و هر کجا بر ایشان دست یافتید آنان را بکشید و «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (بقره/193)؛ با آنان بجنگید تا دیگر فتنه ای نباشد و «فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»؛ (توبه/5) دانسته اند و این سخن درستی نیست (طوسی، بی تا: 2/143)؛ ابن کثیر دمشقی، 1419: 1/387؛ طباطبایی، 1417: 2/61).

معنای «از اندازه درنگزید» این است که با آن کس که به جنگیدن با او فرمان داده نشده اید، زنان، کودکان، کسانی که به آنان امان داده اید، کسی که توان اندیشیدن ندارد، پیران، راهبان و صومعه نشینان ننجگید و آنان را نکشید و از جنگیدن بر غیر دین و از مثله کردن، سوزاندن یا بریدن درختان، سوزاندن کشتزارها و باغ های میوه، بی دلیل کشتن حیوان و ویرانگری بپرهیزید (طوسی، بی تا: 2/143)؛ ابن کثیر دمشقی، 1419: 1/387؛ زحیلی، 1418: 2/179).

علامه طباطبایی معنایی گسترده تر را بیان کرده است: «تعدتوا» از مصدر «اعتداء» و «اعتداء» به معنای بیرون شدن از اندازه است. نهی از «اعتداء»، در اینجا، به گونه مطلق است و از این رو هر از اندازه گذشتنی را در بر می گیرد (طباطبایی، 1417: 2/61) مراد از «سبیل الله»، در این آیه، دین خدا است (طوسی، بی تا: 2/143) و در راه خدا بودن این کار به این است که هدف تصمیم گیرنده، برپا داشتن دین و فراز کردن کلمه توحید باشد. چنین قتالی عبادت است و می باید با نیت انجام شود و آن نیت، رضای خداوند و نزدیک شدن به او است، نه چیره شدن بر دارایی ها و ناموس مردمان؛ پس قتال، در اسلام، دفاع است. اسلام بر آن است تا با جنگیدن با کافران از حق قانونی انسان ها دفاع کند، حقی که فطرت سلیم آن را برای آدمی خواستار است (طباطبایی، 1417: 2/61) اگر کافران صلح را خواهان شدند، مؤمنان نیز از در صلح درآیند (انفال، 61) / خدای تعالی به پیامبر خویش فرمان داده است: اگر دشمن به صلح و روش مسالمت آمیز روی آورد، تو نیز به آن گرای؛ (طوسی، بی تا 5/ 149 ؛ شبر، 1407 ق: 3/ 38 و طباطبایی، 1417: 9/117) باری، این به شرطی است که قصد فریفتن مسلمانان را نداشته باشند (طوسی، بی تا: 5/149).

و مؤمنان کسانی از آنان را که با گروهی که با مؤمنان هم پیمان اند، پیوند دارند و نیز کسانی از آنان را که نزد مؤمنان بیایند و از جنگیدن با مؤمنان یا با قوم خود به تنگ آمده باشند، نکشند و اگر از مؤمنان کناره گیری کردند و با آنان ننجگیدند و طرح صلح افکندند، مؤمنان نیز باید از جنگ دست بشویند (نساء، 90/).

این آیه از حکمی که در فراز «پس اگر روی برتافتند، هر کجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان» (نساء/89) آمده است، دو گروه از مشرکان را از دستگیر کردن و کشتن استثنا کرده است: نخست، مشرکانی که میان آنان و برخی از قوم ها که با مسلمانان پیمان صلح دارند، رابطه ای باشد که آن دو را به هم وصل کرده باشد؛ مانند آنکه میان آن مشرکان و آن اقوام سوگند یا چیزی مانند آن برقرار باشد که چنانچه به هر یک از دو گروه حمله شد، دیگری یاریش کند. دو دیگر مشرکانی هستند که از جنگیدن با مسلمانان و نیز مشرکان قوم خود روی گردانند و به مسلمانان می گویند: ما نه بر شمایم و نه با شما (طباطبایی، 1417: 5/31).

قرآن کریم مؤمنان را از ناسزاگویی به کافران یا معبودان آنان بازداشته است (انعام، 108) این آیه نشانگر یکی از ادب های دینی است که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی نگاه داشته می شود و دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی شود. انسان، به لحاظ غریزی، از حریم مقدسات خود دفاع و با کسانی که به آن حریم دست بیالایند رویارویی می کند. از آن رو که ممکن بود مسلمانان، برای دفاع از حریم پروردگار، به بت های مشرکان دشنام دهند و از دیگر سو عصبیت جاهلیت، مشرکان را نیز وادارد که حریم مقدس خدای متعال را بشکنند، به آنان دستور می دهد که به خدایان مشرکان ناسزا نگویند؛ چه اگر چنین کنند و مشرکان نیز در جایگاه رویارویی برآیند، در حقیقت، مؤمنان خود، بی حرمتی و جسارت به مقام کبریایی خداوند را سبب شده اند (طباطبایی، 1417: 7/314)؛ برای دانستن بیشتر بنگرید به: قمی، 1404: 1/213).

از عموم تعلیلی که فراز «این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم» بیانگر آن است، باز داشتن از هر سخن زشتی نسبت به مقدسات دینی به دست می آید (طباطبایی، 1417: 7/314) در روایتی، عمر طیالسی از امام صادق (ع) پیرامون این آیه پرسید، آن حضرت در پاسخ فرمود: «ای عمر، آیا کسی را دیده ای که خداوند را دشنام دهد؟» گفت: «خداوند مرا فدای تو گرداند، چگونه می شود؟» فرمود: «هر که ولی خدا را دشنام گوید، چنان است که خدای را دشنام گفته باشد.» (عیاشی، بی تا: 1/374-373) پس مؤمنان نباید، با کردار

خویش، حتی سبب آن شوند که کسی به ولی خدا دشنام گوید.

حضرت حق جلت عظمت به پیامبر خویش فرموده است که در جایگاه تبلیغ: «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده دانتر و او به [حال] راه یافتگان [نیز] دانتر است» (نحل). (125/حکمت» به معنای با دانش و خرد، به حق رسیدن (اصفهان، بی تا: 248) و دریافتن معانی است و از آن رو حکمت نامیده شده است که بازدارنده از نادانی است (طریحی، «). (6/45: 1375 موعظه» یعنی بیم دادن از بدفرجامی (همان: 4/292) و نیز یاد آوردن کارهای نیک به گونه ای که زلال شدن دل را در پی داشته باشد (فراهیدی، «). (2/228: 1410 جدال» نیز به معنای سخن گفتن به شیوه نزاع و برتری جویی است (اصفهان، بی تا: ص «). (189 حکمت»، «موعظه» و «مجادله»، هر سه به گونه سخن گفتن مربوط است. پیامبر گرامی مأمور شده است به این سه شیوه به آیین خداوندی فرابخواند. مراد از حکمت حجتی است که ره آورد آن حق باشد؛ آن هم به گونه ای که هیچ شک و ابهامی در آن نماند. موعظه بیانی است که نفس و قلب شنونده را نرم گرداند و آنچه مایه صلاح حال شنونده است را از سخنان عبرت آور و ... دارا باشد. جدال دلیلی است که تنها برای روگردانی خصم از آنچه بر سر آن نزاع می کند به کار رود؛ بی آنکه ویژگی آشکار کردن حق را داشته باشد و آن عبارت است از اینکه آنچه را خصم خودش به تنهایی و یا او و همه مردم پذیرفته اند بگیریم و با همان، ادعایش را رد کنیم. بنا بر آنچه گفته شد این سه روشی که خدای تعالی برای دعوت بیان کرده است همان سه شیوه منطقی، یعنی برهان، خطابه و جدل است؛ باری خدای تعالی موعظه را به «حسنة» و جدال را به «أحسن» بودن وابسته گردانده است و این خود بیانگر آن است که پاره ای از موعظه ها حسنة نیستند و جدال ها پاره ای حسن (نیکو)، پاره ای احسن (نیکوتر) و پاره ای دیگر بی حسن هستند و اگر نه خداوند موعظه را به حسن و جدال را به احسن وابسته نمی کرد (طباطبایی، 1417: 12/372-371).

و اگر کافران را به راه هدایت خواندی و آنان سرباز زدند، «گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب»، (اعراف/199- 198) نه اینکه با آنان بیچ و برزم. خداوند پیامبرش را فرمان داده است تا با مردم با گذشت و آسان گیری برخورد کند. (طوسی، بی تا: 5/62؛ طبرسی، بی تا: 4/787؛ شبر، 2/448: 1407؛ ابن ابراهیم شاذلی، 3/1418: 1412 زمخشری از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: «خداوند پیامبرش را که بر او درود و سلام باد به مکارم اخلاق فرمان داد و در قرآن، پیامون مکارم اخلاق، آیه ای جامع تر از این آیه نیست» (زمخشری، 2/190: 1407 امام رضا (ع) فرمود: «مؤمن، مؤمن نیست؛ مگر آنکه سه ویژگی را در خود داشته باشد: سنتی از پروردگارش، سنتی از پیامبرش و سنتی از ولیش، اما سنتی که از پیامبرش می باید داشته باشد مدارا با مردم است که خداوند پیامبرش را به آن فرمان داده» و فرموده است: «گذشت پیشه کن و به کار پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب» (صدوق، 1/256: 1378) البته گذشت و آسان گیری در پاره ای چیزها روا نیست؛ همچون امر به معروف و نهی از منکر؛ چه اگر ترک شود، دین کاستی می گیرد (فخر رازی، 15/434: 1420).

در معنای «و از نادانان رخ برتاب» نیز گفته شده است: «و آن گاه که بر نادانان، حجت تمام شد و از اینکه آنان سخن تو را بپذیرند ناامید شدی با آنان رویارویی نکن؛ چه این کار از قدر تو می کاهد» (طبرسی، بی تا: 4/788؛ شبر، 2/448: 1407) و در آیتی دیگر: «بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد» پس اگر [از این پیشهاد] اعراض کردند، بگوید: شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما]». (آل عمران/64) خطاب در این آیه به عموم اهل کتاب و فراخوان به گرد آمدن بر یک کلمه است. به این معنا که بر مبنای آن کلمه واحد عمل کنیم و اگر نسبت را به خود کلمه داده است، از آن رو است که برساند کلمه یادشده چیزی است که همه از آن دم می زنند و بر سر همه زبان ها است. آیه بیانگر آن است که بیایید همگی به این کلمه چنگ درزنیم و در گسترش و به کار بستن بایسته های آن دست به دست هم دهیم؛ چه این کار میان ما و شما مساوی است و همه باید چنین کنیم (طباطبایی، 1417: 3/250-246).

اگر آنان از پذیرش این دعوت سر باز زدند، حکم قرآن کریم نبرد با آنان نیست، بلکه باید به آنان گوشزد کنند که ما مسلمان و بر راه مستقیم هستیم و اگر روی بگردانید، با شما سر جنگ نداریم، بلکه ما شما را به نیکی دعوت کننده ایم و از یدی بازدارنده. از نظرگاه قرآن کریم عبادتگاه های ادیان آسمانی محترم و مقدس است و کسی حق جسارت و بی حرمتی به آن را ندارد. (حج/40) «صوامع»، جمع «صومعه» است و «صومعه» نام معبدهایی است که برای عبادت عابدان و زاهدان، در بالای کوه ها و در بیابان های دوردست، ساخته می شد و بیشتر، عمارتی نوک تیز و مخروطی بود. «بیع»، جمع «بیعة» و نام معبد یهود و نصارا است. «صلوات»، جمع «صلاة» و به معنای نمازگاه یهود است و «مساجد»، جمع «مسجد»، نام معبد مسلمانان است. خداوند برای آنکه آیین خود را از خطر نابودی نگاه دارد، پاره ای از مردم را به دست پاره ای دیگر می راند و اگر تنها عبادتگاه ها را نام برده، با این که اگر این دفاع نباشد اصل دین باقی نمی ماند تا چه رسد به معابد آن، از این رو است که معابد، شعائر و نشانه های دین است، صورت دین را در یاد مردم نگاه می دارد. مردم به وسیله آن به یاد دین می افتند و در آن احکام دین را می آموزند (طباطبایی، 1417 ق: 14/386 384).

کثرت گرای دینی هنجاری از نگرگاه معصومان (ع)

اسلام دین رحمت و رأفت است و در هیچ دینی به اندازه آن زیبایی و مهربانی یافت نمی شود. به درازنای تاریخ اسلام بسیاری کوشیده اند تا آن را به عنوان دین خشونت، بی مدارایی، تحمل ناپذیری جنگ افروزی و در یک کلمه «دین شمشیر» معرفی کنند. از ناهمکیشان، مسیحیان و از همکیشان، جاهلان مقدس مآب در این زمینه سهم بسزایی دارند؛ حال آنکه رحمت عالمیان، محمد مصطفی (ص) مهربان تر از جملگی پیامبران و دین او مهرآفرین تر از جملگی ادیان است. خویشتن فرموده است: «امرئی ربی بمداراة الناس کما امرئی باداء الفرائض»؛ (کلینی، 2/117: 1367) پروردگارم مرا به مدارا با مردم فرمان داد؛ همان گونه که به انجام واجب ها فرمانم داده است. در حدیثی دیگر فرموده است: «آگاه باشید! کسی که به نامسلمان هم پیمان با مسلمانان ستم کند و از حق او فرو گذارد و او را به بیش از توان

اش تکلیف کند یا بدون رضایت او چیزی را از او بستاند در روز رستاخیز من به نفع آن غیر مسلمان و بر ضد آن مسلمان دادخواهی خواهم کرد. سپس آن حضرت با انگشت خود به سینه اش اشاره کرد و ادامه داد: آگاه باشید! کسی که نامسلمانی را به ناحق بکشد، خدا و رسول او خونخواه او هستند و خداوند بوی بهشت را بر او حرام می کند؛ در حالی که بوی بهشت تا به اندازه هفتاد پاییز راه رفتن می رسد. [اما به مشام کسی که معاهدی را بکشد نمی رسد]» (بیهقی، بی تا: 9/205؛ نیز بنگرید به: سجستانی، 2/45: 1410؛ عجلونی جراحی، 1408: 2/218).

جابر بن عبدالله می گوید: روزی جنازه ای را از کنار ما عبور دادند. پیامبر (ص) به احترام آن جنازه برخاست. ما نیز همین کردیم و گفتیم: «ای پیامبر خدا، همانا آن جنازه فردی یهودی است!» آن حضرت فرمود: «هرگاه جنازه ای دیدید برخیزید» (بخاری، 1401: 2/87). عبدالرحمن بن ابی لیلی گفته است: روزی سهل بن حنیف و قیس بن سعد در قادسیه نشسته بودند که جنازه ای را از کنار آنان عبور دادند و آنان به پا خاستند. برخی گفتند که آن جنازه فردی نامسلمان است. آن دو در پاسخ گفتند: روزی از کنار پیامبر (ص) جنازه ای را عبور دادند و آن حضرت برخاست. به آن حضرت گفته شد: «آن جنازه فردی یهودی است؛» حضرت در پاسخ فرمود: «آیا او یک نفس [انسان] نیست؟» (همان).

آن حضرت در روایت هایی دیگر فرموده است: «مدارا کردن با مردم نصف ایمان است و نرمی و مهربانی کردن با آنان نصف زندگی است» (کلینی، 1367: 2/117). «خداوند از این رو پیامبران را بر دیگر مردمان برتری داد که با دشمنان دین خدا بسیار با مدارا رفتار می کردند و برای حفظ برادران همکیش خود نیکو تقیه می کردند» (مجلسی، 1403: 75/401). «سه چیز است که هر کس نداشته باشد هیچ عملی از او تمام و کامل نیست: پاکدامنی و ورعی که او را از نافرمانی خدا باز دارد و خوبی که به سبب آن با مردم مدارا کند و بردباری و حلمی که به وسیله آن رفتار جاهلانه نادان را دفع کند» (کلینی، 1367: 2/116).

امیر مؤمنان، حضرت علی (ع) که خود پس از رسول خدا (ص) طلایه دار تقرب و همبستگی ادیان و مذاهب است، فرموده است: «اگر من به داوری و قضاوت بنشینم، میان پیروان تورات به تورات و میان پیروان انجیل به انجیل و میان پیروان زبور به زبور و میان پیروان قرآن به قرآن حکم می کنم تا اینکه هر یک از این کتاب ها آشکار و گفته می شود: پروردگارا، همانا علی به حکم تو حکم راند» (مفید، بی تا: 1/35).

علی (ع) که پس از رسول اکرم (ص) عادل ترین حکمران تاریخ بشری است، در نامه ای که به کارگزار راست کردار خویش، مالک اشتر نخعی نگاشته فرموده است: «و مهربانی و خوش رفتاری و نیکویی با رعیت را در دل خود جای ده و مبادا نسبت به ایشان چون جانور درنده بوده خوردنشان را غنیمت دانی که آنان دو دسته اند: یا با تو برادر دینی اند یا در آفرینش مانند تو هستند.» (رضی، 1396: نامه 53) آن حضرت به امنیت آنان که در سایه حکومت اسلامی می زیند آن اندازه اهمیت می داد که فرمود: «اگر مسلمانی از شنیدن خبر غارت شدن یک زن یهودی که در حمایت حکومت اسلامی است، بمیرد، نزد من نه تنها سزاوار ملامت نیست که شایسته تکریم و اجر است.» (همان: خطبه 95 مولای یکتاپرستان مدارا با مردم را پسندیده ترین خصلت (آمدی، 1360: ص 1313 و عمل، همان: ص 9786) میوه (همان: ص 4629) و سرلوحه (همان: ص 6321) خرد و آن را در رأس حکمت (همان: ص 5252) می دانست و مدارا با دشمن را سبب ایمنی از جنگ ها (همان: ص 8539) می دانست و می فرمود: «کسی که حسن مدارا او را اصلاح نکند مکافات بد او را درست گرداند» (همان: ص 8202).

امامان شیعه به مدارا و تقرب میان مذهب ها و فرقه های اسلامی، بسیار اهمیت می دادند. سیرت و سنت دینی، سیاسی و اجتماعی آن ستارگان درخشان آسمان ولایت خود گواه خوبی برای این مدعا است. ابوبکر حضرمی می گوید: «برادرم علقمه به امام باقر (ع) عرض کرد، ابوبکر می گوید: «برای علی با مردم باید جنگید.» امام باقر (ع) به من فرمود: «اگر بشنوی که کسی علی را دشنام می دهد و تو بتوانی بینی او را قطع کنی، این کار را می کنی؟» عرض کردم: «آری» حضرت فرمود: «پس چنین مکن؛» سپس فرمود: «من اگر بشنوم کسی به علی ناسزا می گوید، پشت ستونی پنهان می شوم و آن گاه که ناسزاگویی اش پایان یافت نزد او می روم و با او دست می دهم» (برقی، 1413: 1/405).

امام صادق (ع) پیامون سخن خدای تعالی «و قولوا للناس حسنا» (بقره 83/؛) و با مردم [به زبان] خوش سخن بگوئید؛ فرموده است: «منظور همه مردم است؛ چه مؤمن و چه کافر، اما با مؤمنان باید گشاده رو بود و با کافران به مدارا سخن گفت تا به سوی ایمان کشیده شوند. همانا کمترین ثمره آن این است که خود و برادران مؤمنش را از گزند آنان مصون می دارد» (مجلسی، 1403: 75/401).

کسی از امام صادق (ع) پرسید: آیا می توانم گدای نامسلمان را خوراک دهم؟ حضرت فرمود: آری و سپس سخن خدای تعالی «و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» را خواند. (عیاشی، بی تا: 1/48) در روایتی دیگر امام صادق (ع) پس از تلاوت فراز یادشده فرمود: «از بیماران آنان (اهل سنت) عیادت کنید، به تشییع جنازه آنان بروید و در مسجدها شان نماز گزارد» (همان). در جایی دیگر آن حضرت مدارا با دشمنان خدا را از بهترین صدقه هایی که آدمی برای خود و برادرانش می دهد برشمرده است (تفسیر امام حسن عسکری (ع)، 1409: 354).

امام رضا (ع) نیز در پاسخ به پرسش از چیستی عقل فرمود: «جام اندوه را جرعه جرعه نوشیدن، با دشمنان نرمش و با دوستان مدارا کردن» (صدوق، 1362: 283).

از آنچه گفته شد درستی ادعای ما، مبنی بر اینکه اسلام مدارا و نیک زیستی با ناهمکیشان را پذیرفته و بلکه بر آن فرمان داده، روشن است، اما بیان چند نکته در این زمینه بایسته می نماید:

1- احترام و مهرورزی به ناهمکیشان به معنای بر حق دانستن آنان یا رواداری پیروی از کیش آنان نیست. برخی از اندیشمندان این دو را با هم درآمیخته اند و دستور اسلام به خوش رفتاری با نامسلمنان را به معنای حقانیت و منسوخ نبودن آیین های دیگر دانسته اند؛ برای نمونه دکتر نصر بر آن است که احترام به کثرت ادیان را خداوند واجب کرده است؛ (نصر، 93: 1382) حال آنکه این سخنی مغالطه آمیز است. خداوند متعال احترام به کثرت ادیان را نه تنها واجب نکرده است، بلکه روا نیز نمی داند و تفرقه گرایی و تفرقه گرایان را به تندی نکوهدیده است. در واقع فرمان به مدارا فرمان به احترام به پیروان ادیان دیگر است برای جذب کردن آنان به اسلام، نه رواداری پیروی از آیین آنان و

این در اسلام، استراتژی است، نه تاکتیک. آنچه خدای جل اسمه به آن فرمان داده احترام به «ادیان متکثر» است نه «تکثر ادیان». آقای نصر افزون بر این گفته است: «اگر دین دیگری پذیرفته و اصیل نباشد، آن گونه که برخی مسلمانان می گویند که با ظهور اسلام ادیان دیگر منسوخ شد، این سؤال پیش می آید که پس چرا خداوند در قرآن کریم و پیامبر (ص) در احادیث نبوی مسلمانان را مسئول کرده اند که از مال و جان و زندگی و آزادی و عبادت امت های دیگر، یعنی اهل کتاب، محافظت کنند؟ یعنی خداوند ما را مسئول کرده است که افرادی را برای رفتن به جهنم آماده کنیم؟! آیا چنین چیزی قابل قبول است؟» (همان). در نقد این سخن چند نکته یاد کردنی است: یکم؛ پذیرفته بودن یک دین با اصیل بودن آن همسان نیست. ممکن است دینی اصیل باشد، ولی به دلیل نسخ شدن پذیرفته نباشد؛ چنان که پس از برانگیختگی پیامبر اکرم (ص) به رسالت، وضعیت جملگی ادیان آسمانی چنین است. دوم؛ از آیه ها و روایت ها به دست می آید که ادیان پیشین نسخ شده است و در این هیچ تردیدی نیست. سوم؛ منسوخ بودن ادیان پیشین باور بیشتر مسلمانان و عالمان مسلمان است، نه برخی از آنان. بر پایه جستجوی نگارنده مسلمانانی که ادیان پیشین را منسوخ نمی دانند نادرند.

چهارم؛ نگه دارندگی مال، جان، زندگی، آزادی و عبادت دیگر امت ها در صورتی بر گرده مسلمانان است که آن امت ها در سیطره و کفالت حکومت اسلامی باشند وگرنه روشن است که مسلمانان نسبت به غیر مسلمانان چنین مسئولیتی ندارند. آری مسلمانان به خوش رفتاری، مهرورزی و نیکی به نامسلمانان سفارش شده اند، اما این با مسئول بودن نسبت به دارندگی های دیگر امت ها همسان نیست. پنجم؛ مسئول بودن نسبت به دارندگی های دیگر امت ها لزوماً به معنای رستگار دانستن آنان نیست؛ برای نمونه پدری که فرزند بدکرداری دارد نسبت به فرزند خویش مسئول است؛ حال آنکه ممکن است او را نارستگار بینداند. ششم؛ چه کسی گفته است امت های دیگر جملگی دوزخی اند؟

هفتم؛ رفتن یا نرفتن به دوزخ از مقوله بحث نجات است که در اینجا با حقانیت درآمیخته شده است. نجات با حقانیت نسبت مستقیم ندارد؛ یعنی تنها کسانی که بر دینی بوده اند که پیروی از آن روا است نجات یافته نیستند، بلکه دایره نجات بسی گسترده تر از این است. همچنین آقای نصر گفته است: «اگر باورها و اعتقادات ادیان دیگر باطل است، پس چرا خداوند فرمان داده است که با اهل کتاب زندگی کنیم و بدانها احترام گذاریم و چرا خداوند این فرمان را در برابر مردم جاهل و یا بت پرست نداده است؟»

نقد این گفتار

یکم؛ ادیان دیگر عبارتی کلی است که ادیان آسمانی و غیر آن را در بر دارد. در هنگام سخن گفتن از ادیان باید میان ادیان آسمانی و غیر آسمانی فرق نهیم. ادیان غیر آسمانی از آن رو که خاستگاه قدسی ندارد به کلی بی اعتبار و ناروا است و از روی آسان گیری در عبارت پردازی آن را «دین» می گوئیم و اگر نه، در اصل، دین نیست. دین، آن پیام و حیانی است که از آستان قدس فرود آمده باشد. درباره ادیان آسمانی نیز باید گفت که حق است و باطل نیست، اما ممکن است به دلیل نسخ شدن پیروی روا نباشد. دوم؛ خداوند متعال کجا فرمان داده است که با اهل کتاب زندگی کنیم؟ آیاتی که به نیک زیستی با دیگر ادیان فرمان داده بیانگر آن است که چنانچه در جایی زندگی می کنید که اهل کتاب نیز می زیند با آنان نیک رفتار و نیک گفتار باشید.

سوم؛ درباره این ادعا که خداوند به نیک زیستی با جاهل و بت پرست فرمان نداده است باید گفت که حساب جاهل از بت پرست جدا است. جاهل در میان پیروان جملگی ادیان، حتی اسلام، یافت می شود، اما درباره بت پرست، استاد مطهری (ره) نیز سخنی دارد که آن را از نظر می گذرانیم: «از نظر اسلام مسلمانان می توانند در داخل کشور خود با پیروان ادیان دیگری که ریشه توحیدی دارند، از قبیل یهود و نصاری و مجوس، هر چند بالفعل از توحید منحرف باشند تحت شرایط معینی، همزیستی داشته باشند، ولی نمی توانند در داخل کشور اسلامی با مشرک همزیستی کنند»؛ (مطهری، 250- 1383: 2/249). البته قرآن کریم نیکی و عادلانه رفتار کردن را با مشرکانی که در دین با مؤمنان نجنگیده اند و آنان را از دیار خود به زور خارج نکرده اند ستوده است (ممتحنه 9. 8).

چهارم؛ به فرض که حضرت حق جلت عظمته درباره بت پرستان چنین فرمان نداده باشد، باز این دلیل روایی پیروی از ادیان دیگر نیست. فرمان به نکو داشتن پیروان ادیان آسمانی به معنای رواداری پیروی از دین آنان نیست.

2- فرمان به زندگی مسالمت آمیز با ناهمکیشان به معنای رستگار دانستن آنان نیست؛ گرچه ممکن است، به دلیل هایی چند، بیشتر آنان را رستگار بدانیم، اما این فرمان، خود، چنین نتیجه ای در پی ندارد.

3- فرمان اسلام به مدارا با ناهمکیشان به معنای روایی سستی و آسان گیری در حق و باطل نیست. امیرالمؤمنان (ع) فرمودند: «لا تدهنوا فی الحق اذا ورد علیکم و عرفتموه فتحسروا خسرانا مبینا»؛ (مجلسی، 1403: 77/291) هرگاه با حق رو به رو شدید و دانستید که حق است درباره آن آسان گیری نکنید که به سختی زیان می بینید. «و لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من ادهان و لا ایهان» (رضی، 1396: خطبه 24)؛ به جانم سوگند در جنگیدن با کسی که در برابر حق بایستد و در گمراهی فرو رود هرگز آسان گیری و سستی روا نمی دارم. روشن است که حدیث اخیر درباره کسی است که جنگیدن با او لازم آمده است. آیت الله جوادی آملی با اشارت به آیه «فلا تطع المکذبین و دوا لو تدهن فیدهنون» (قلم 89)؛ پس از دروغ گویان فرمان مبر. دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند؛ اساس قرآن را بر سازش نکردن با باطل و پیروان آن دانسته است. قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص) فرمان داده است که در برابر پیشهادهای انحرافی مشرکان هرگز کرنش نشان مده و با اهل باطل نرمش مکن (جوادی آملی، 1383: 200).

نتیجه

اسلام کسی را به پذیرفتن دین مجبور نمی داند و نیک زیستی را با ناهمکیشان، چه دیندار باشند و چه بی دین، به گونه واقعی و گسترده آن پذیرفته و بر آن فراوان سفارش کرده است؛ از این رو کثرت گرایی دینی هنجاری را پذیرفته، ولی کثرت گرایی دینی حقیقت شناختی را بر نمی تابد؛ چه ادیان پیشین نسخ شده است و پیروی از آن روا نیست. اسلام، آخرین آیین آسمانی، جهان شمول و زمان شمول است و

همگان باید به آن بگردند.

پی نوشت

- 1 . Rendere nullism.
 - 2 . Exclusivism.
 - 3 . Inclusivism.
 - 4 . Pluralism.
 - 5 . Moral Religious Pluralism.
 - 6 . Tolerance.
- 7 . در این نوشتار، در برگردان آیه ها، از ترجمه قرآن کریم استاد فولادوند سود جسته ایم.
- 8 . رابطه ایمان با سعادت، رابطه دستگیره ظرف با ظرف و یا با محتوای ظرف است؛ همان گونه که گرفتن و برداشتن ظرف، آن گاه مطمئن است که دستگیره آن را بگیریم، سعادت حقیقی نیز تنها با ایمان به خدا و کفر ورزیدن به طاغوت فرا می آید. (طباطبایی، 1417 هـ، ج 2، ص 345 - 344)
- 9 . پیش تر متن کامل آیه ذکر شده است.

کتابنامه

*قرآن کریم.

- * نهج البلاغه، رضی، محمد بن حسین، تحقیق سید کاظم محمدی و محمد دشتی، قم: دار نشر الامام علی، چ دوم.
1. ابن شهر آشوب، (1376 ق)، مناقب آل ابی طالب، تحقیق گروهی از استادان نجف اشرف، نجف: حیدریه، چ اول.
 2. ابن ابراهیم شاذلی، سید بن قطب، (1412 ق)، فی ظلال القرآن، بیروت قاهره: دارالشروق، چ هفدهم.
 3. ابن اثیر، (1386 ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر.
 4. ابن کثیر دمشقی، (1419 ق)، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ اول.
 5. احمدی میانجی، علی، (1419 ق)، مکاتیب الرسول، قم: دار الحدیث، چ اول.
 6. اصفهانی، راغب، (بی تا)، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت: دارالعلم الدار الشامیه، چ اول.
 7. امین، سیده نصرت (بانوی اصفهانی)، (1361 ش)، مخزن العرفان در تفسیر قرآن، تهران: نهضت زنان مسلمان.
 8. اندلسی، ابن عطیه، (1422 ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت: دار الکتب العلمیه، چ اول.
 9. آمدی، عبدالواحد، (1360 ش)، غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق سید جلال الدین محدث، تهران: دانشگاه تهران، چ سوم.
 10. بخاری، محمد بن اسماعیل، (1401 ق)، صحیح بخاری، بیروت: دارالفکر، چ اول.
 11. برقی، احمد بن محمد، (1413 ق)، المحاسن، تحقیق سید مهدی رجایی، قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع)، چ اول.
 12. بیهقی، احمد بن حسین، (بی تا)، السنن الکبری، بیروت: دارالفکر.
 13. جوادی آملی، عبدالله، (1383 ش)، دین شناسی، قم: اسراء، چ سوم.
 14. جوهری، اسماعیل بن حماد، (1407 ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار، بیروت: دار العلم للملایین، چ چهارم.
 15. حمیدالله، محمد، (1422 ق)، الوثائق السیاسه، بیروت: دار النفائس، چ هفتم.
 16. زحیلی، وهبه بن مصطفی، (1418 ق)، التفسیر المنیر، بیروت: دار الفکر المعاصر، چ دوم.
 17. زمخشری، محمود، (1407 ق)، الکشاف فی حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی، چ سوم.
 18. سجستانی، سلیمان بن اشعث، (1410 ق)، سنن ابی داود، تحقیق محمد لحام، بیروت: دارالفکر، چ اول.
 19. شبر، سید عبدالله، (1407 ق)، الجوهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، کویت: مکتبه الالفین، چ اول.
 20. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم، (1415 ق)، تفسیر القرآن الکریم، قم: بیدار، چ دوم.
 21. صدوق، محمد بن بابویه، (1362 ش)، الامالی، قم: کتابخانه اسلامیه.
 22. صدوق، محمد بن بابویه، (1378 ق)، عیون اخبار الرضا، قم: جهان.
 23. صدوق، محمد بن بابویه، (1361 ش)، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، بی جا: اسلامی، چ اول.
 24. طالقانی، سید محمود، (1362 ش)، پرتوی از قرآن، تهران: شرکت سهامی انتشار، چ چهارم.
 25. طباطبایی، سید محمدحسین، (1417 ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین، چ پنجم.
 26. طبرسی، احمد بن علی، (بی تا)، الاحتجاج، تحقیق سید محمدباقر خراسان، بی جا: دار النعمان.
 27. طبرسی، فضل بن حسن، (1372 ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصرخسرو، چ سوم.
 28. طریحی، فخرالدین، (1375 ش)، مجمع البحرین، تحقیق سید احمد حسینی، تهران: کتاب فروشی مرتضوی.
 29. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ اول.
 30. عاملی، حر، (بی تا)، وسائل الشیعه، تحقیق محمد رازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
 31. عجلونی جراحی، اسماعیل بن محمد، (1408 ق)، کشف الخفاء و مزیل الالباس، بیروت: دار الکتب العلمیه.

32. عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، (1415 ق)، نور الثقلین، قم: اسماعیلیان.
33. عیاشی، محمد بن مسعود، (بی تا)، تفسیر عیاشی، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: المکتبه العلمیه الاسلامیه.
34. غروی، محسن و دیگران، (1371 ش)، بحثی مبسوط در آموزش عقاید، قم: دارالعلم، چ اول.
35. فخر رازی، محمد بن عمر، (1420 ق)، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ سوم.
36. فرامرزی قراملکی، احد، (1384 ش)، استاد مطهری و کلام جدید، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ سوم.
37. فراهیدی، خلیل بن احمد، (1410 ق)، العین، قم: هجرت، چ دوم.
38. قمی، علی بن ابراهیم، (1404 ق)، تفسیر قمی، تصحیح سید طیب جزایری، قم: دارالکتب، چ سوم.
39. کلینی، محمد بن یعقوب، (1367 ق)، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: دارالکتب الاسلامیه، چ سوم.
40. گنابادی، سلطان محمد، (1408 ق)، تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چ دوم.
41. لکنهاوزن، محمد، (1384 ش)، اسلام و کثرت گرایبی دینی، ترجمه نرجس جوان دل، قم: مؤسسه فرهنگی طه، چ دوم.
42. مجلسی، محمدباقر، (1403 ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار احیاء التراث، چ سوم.
43. مفید، محمد بن محمد، (بی تا)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسه آل البيت، بی جا: دارالمفید.
44. مطهری، مرتضی، (1383 ش)، مجموعه آثار، تهران: صدرا، چ یازدهم.
45. مغنیه، محمدجواد، (بی تا)، التفسیر المبین، قم: بنیاد بعثت.
46. مغنیه، محمدجواد، (1424 ق)، تفسیر الکاشف، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ اول.
47. مکارم شیرازی، ناصر، (1374 ش)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چ اول.
48. منسوب به امام حسن عسکری (ع)، (1409 ق)، تفسیر امام حسن عسکری، تحقیق مدرسه امام مهدی، قم: مدرسه امام مهدی (ع)، چ دوم.
49. مولوی، جلال الدین محمد، (1383 ش)، مثنوی معنوی، تصحیح قوام الدین خرمشاهی، تهران: دوستان، چ هفتم.
50. نصر، سید حسین، (1382 ش)، جاودان خرد (مجموعه مقالات)، به اهتمام سید حسن حسینی، تهران: سروش، چ اول.
51. خسرو پناه، عبدالحسین، «نگاهی درون دینی به پلورالیزم دینی»، قبسات، ش 23، 1381 ش.